

تجربه تبلیغی

مرقسی دانشمند

دومین روز از ماه رمضان است. قرار بر این شده که در دو مسجد از یک شهر برنامه نماز جماعت و سخنرانی داشته باشم. بر خدا توکل می‌کنم و از واسطه فیض الهی حضرت بقیه الله برای کامیابی در این رسالت خطیر مدد می‌طلبم.

آقای ... با یک ماشین از کارخانه می‌آید. دومین روز است که با او آشنا شده‌ام. مردی متدین و خوش برخورد است. زود انس می‌گیرد و دوست دارد فاصله ده دقیقه‌ای بین منزل تا کارخانه بیهوده سپری نشود. اما من به رغم عناوین، مسائل، قصه‌ها، حکایتها و

تجربه‌های فراوانی که از پیش برای مباحث رمضان آماده کرده‌ام، همچنان وسواس و دلشوره آن را دارم که با توجه به روحیه، فرهنگ و مقتضای حال مخاطبان چه موضوعی را برای بحث انتخاب کنم.

آقای ... از زندگیش می‌گوید و از فرزند بزرگش که با او و مادرش راه نمی‌آید. می‌گوید: پسرش بیست و یک سال دارد. از عهد کودکی هر چه می‌خواسته از کیف و کفش و کتاب و لباس و همه وسایل زندگی برایش فراهم کرده است. در دوران نوجوانی برایش دو چرخه خریده و در جوانی -

فرزندان آنها با ارزشها و ستهای آنها همراهی کند و نسل تازه‌ای که احیاناً از ویژگیهای بسی ثباتی، بسی تصمیمی، انتظار زیاد و تحمل اندک رنج می‌برد.

به مسجد کارخانه رسیدیم با خود گفتم همین مشکل را موضوع بحث روزهای ماه رمضان قرار دهم. یقین دارم بهترین و زیباترین موضوعات، همانهایی هستند که مستقیماً برگرفته از متن واقعیات و به اصطلاح عالمان، «مبتلا به» باشند.

در مسجد کارخانه بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر (بطور متغیر) حضور می‌یافتند. مخاطبان را کارگران، کارمندان، مهندسان و مسئولان بخشهای مختلف اداری کارخانه با تحصیلات گوناگون سیکل و دیپلم تا کارشناسی ارشد و دکتری تشکیل می‌دادند. بالاخره «ناسازگاری نسل جدید و قدیم» را با مقدمه زیر به بحث گذاشتم:

«یکی از برنامه‌های مهم در ماه رمضان ارتباط با قرآن است. ارتباط ما با قرآن دست کم سه مرحله دارد؛ قرائت، ترجمه و تفسیر.» آنگاه سخنی

به تقاضای او - برایش حتی موتور و موبایل هم خریده است اما او در مقابل؛ انتظارات آنها را برآورده نکرده، حتی احترام پدر و مادر را نگاه نداشته و راهی را در پیش گرفته که به تعبیر او به «ناکجا آباد» می‌رسد.

او همچنان به درد دل‌هایش ادامه می‌دهد: «پسرم مدتی کوتاه به سربازی رفته، آنگاه تحت تأثیر حرف دوستان که گفته‌اند: «برای چه کسی خدمت می‌کنی؟» خدمت را نیمه کاره رها کرده و آمده است. حالا نمی‌دانم با او چه کنم. نه سراغ کار می‌رود و نه به خدمت سربازی باز می‌گردد.» پرسیدم: «الآن چه می‌کند؟ گفت: «هیچ، فقط در خانه وقت گذرانی می‌کند، منتظر است ما کار کنیم، پول تو جیبی‌اش را فراهم کنیم و او به ما افتخار بدهد و آنها را خرج کند.»

برای یک لحظه حسابی به فکر فرو رفتم. با خود گفتم: برآستی این تنها قصه یک فرد نیست. مشکل همه خانواده‌هایی است که در آنها تعارض بین نسل قدیم و جدید بروز کرده است. نسل گذشته‌ای که دوست دارد

دادم^۳ و سپس از نمازگزاران پرسیدم: به نظر شما ریشه این ناسازگاری بین نسل جدید و قدیم در چیست؟ در خانواده؟ جامعه؟ دوستان و معاشران؟ و یا عوامل فرهنگ ساز دیگر؟

براستی آیا پدر و مادر در حق این فرزند کوتاهی کرده‌اند؟ آیا آنچه را وظیفه خود می‌دانسته در حق او انجام نداده‌اند؟ آیا خواسته‌های فرزند خود را برآورده نکرده‌اند؟ آیا باید به نیازهای مادی فرزند خویش پاسخ مثبت نمی‌دادند؟ پس عیب کار در کجاست و این تعارض از کجا بروز کرده است؟ آیا در قرآن سوره یا آیه‌ای برای ریشه یابی، تحلیل و درمان این درد وجود دارد؟ کدام آیه و کدام سوره؟»

آنگاه همین موضوع را در آن جمع (که بیشترشان با روخوانی قرآن آشنا بودند) به مسابقه گذاشته جوایزی

از حضرت علی علیه السلام درباره «درمان با قرآن» مطرح کردم. «آن حضرت در توصیف پارسایان می‌فرماید: **أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيبًا... يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ؛**^۱ چون شب شود (برای نماز) بر پا ایستاده، آیات قرآن را با تأمل و اندیشه می‌خوانند... و بوسیله آن درمان دردهای خویش را می‌جویند.» و ادامه دادم: قرآن نیز خود را کتابی «درمانگر» معرفی می‌کند: **﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾**^۲ «آیاتی از قرآن را که مایه درمان و رحمت برای مؤمنان است فرو می‌فرستیم.»

و ادامه دادم: «لازمه درمان دو چیز است: اول شناخت درد. دوم شناخت درمان. اول باید دردهای خود را بشناسیم. آنگاه آنها را بر قرآن عرضه کنیم.»

اکنون من یکی از مسائلی را که برای بسیاری از خانواده‌های با ایمان مطرح است با شما در میان می‌گذارم تا ببینیم قرآن چه راه‌حلهایی برای درمان آن ارائه می‌دهد. آنگاه مشکل آقای ... را به طور مشروح و مفصل توضیح

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۹۳ (خطبه متقین).

۲. اسراء/۸۲.

۳. البته بعنوان فرد کلی و بدون آنکه نامی از وی آورده شود.

هر چه خواهی من برایش کرده‌ام
 زین سبب بسینی کنون افسرده‌ام
 پول جامه، پول کفش و پول جیب
 خرج او کردم ولی شد ناناجیب
 بهر عشقش من خریدم یک موتور
 زیر قرضش رفته‌ام مثل شتر
 او شبی آمد شتابان چون کودایل
 گفت بابا از تو می‌خواهم موبایل
 هر چه می‌گفت او برایش ساختم
 یکسره هستی خود را باختم
 اینک اما او شده یک ناخلف
 پیش ما حتی نمی‌ریزد علف
 به این شکل در هر دو مسجد
 (کارخانه و مسجد محل که زنان و
 مردان حضور داشتند) مشکل را مطرح
 کردم. از آن پس منتظر واکنش مخاطبان
 و پاسخهای آنان ماندم.
 پاسخهای کتبی و اظهار نظرها
 یکی یکی به دستم می‌رسید. هر چند
 تعداد آنها از بیست نامه تجاوز
 نمی‌کرد، اما من همینها را باید بهانه‌ای
 برای طرح مباحث جدیدتر قرار
 می‌دادم. زیرا می‌دانستم که یکی از
 شیوه‌های تشویق مخاطبان، خواندن
 پاسخهای آنها، نام بردن از آنها و تجلیل

نیز برای آن قرار دادم. روز اول فقط به
 طرح مشکل و موضوع پرداختم. بحث
 حدود سی دقیقه طول کشید. روز دوم
 حس کردم ذهنها مثل آهن ربا برای
 جذب پاسخ آماده شده است. اما باید
 این تشنگی همواره پایدار بماند. برای
 همین به جای پرداختن به پاسخ، منتظر
 پاسخ از سوی حاضران ماندم. و برای
 آمادگی بیشتر آنها یک بار دیگر همین
 مشکل را در قالب نظم برایشان
 بازخوانی کردم:

مؤمنی دیدم دلش افسرده بود
 غصه‌هایی بس فراوان خورده بود
 گفتم او را از چه رو افسرده‌ای
 چون نهالی در خودت پژمرده‌ای
 گفتم: دارم دشمنی در خانه‌ام
 روز و شب از دست او دیوانه‌ام
 من چه گویم چون که فرزند من است
 درد و غمهای همه درد من است
 خلق و خویش کاملاً اطواری است
 احترام او به ما اجباری است
 گر بگویم من شب اوست گوید که نیست
 و ر بگویم ده بگوید زود بیست
 من نمی‌دانم گناه من چه بود
 غصه‌ها خوردم زمانی بچه بود

از کسانی است که پاسخهای درست را نوشته‌اند. همچنین با خواندن آنها مطالب و سوژه‌های جدیدتری در ذهنم راه می‌یافت.

از بین پاسخها تنها به یکی پرداختم: «فرزندان به تدریج بزرگ می‌شوند و نیازهای متنوع‌تری پیدا می‌کنند و بر دامنه خواسته‌های آنها افزوده می‌شود. پدر و مادر باید این نیازهای طبیعی را به صورت معقول برآورده سازند... اما فرزندان، خواسته‌های نامعقول نیز دارند... والدین و بویژه مادر باید در برابر خواسته‌های نامعقول فرزندان مقاومت کنند و تسلیم‌گریه و جیغ و داد آنان نشوند. ژان ژاک روسو می‌گوید: آیا می‌دانید مطمئن‌ترین وسیله برای بدبخت کردن کودکان چیست؟ این است که او را عادت دهید هر چه را می‌خواهد با زور به آن برسد. زیرا هر چه آرزوهایش آسانتر انجام گیرد خواهشهایش زیادتر خواهد شد و دیر یا زود به واسطه عدم قدرت مجبور خواهید بود برخلاف میل خود خواهشهای او را برنیاورید. بچه لوس

و پرتوقع اول عصابی را که در دست دارید می‌خواهد، بعد ساعت شمارا، سپس مرغی را که در آسمان می‌پرد و ستاره‌هایی را که می‌درخشند. آزمایش ناگوار زندگی بزودی به آنها می‌فهماند که وضعیت جسمی و روحی و نیروی واقعی ایشان تا چه حد بوده است. و چون از انجام آرزوهای خود عاجزند تصور می‌کنند هیچ کاری از ایشان ساخته نیست. این همه موانع که به آن عادت نداشته‌اند آنها را مایوس می‌سازد و این همه توهین، آنها را خفیف می‌کند و به زودی بی‌غیرت، ترسو و پست می‌شوند.»

سپس با توجه به آیات ۶ و ۷ سورهٔ علق به بررسی، تحلیل، ریشه‌یابی و درمان مسئله پرداختم: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾؛ «براستی انسان هرگاه خود را بی‌نیاز ببیند سر از طغیان و سرکشی برمی‌دارد». از این دو آیه هیچ‌گاه برداشت نمی‌شود که باید نیازهای فرزندان را نادیده گرفت و حتی به طور ناقص برآورده ساخت؛ بلکه فهمیده می‌شود که با نیازها، خواهشها و تقاضاهای آنها باید به

گونه‌ای برخوردار کرد که به حالتِ «خود
 بی‌نیاز بینی» منجر نشود. این دو آیه
 هیچگاه نمی‌گوید که هرگاه انسان بی‌نیاز
 شود سر از طغیان برمی‌دارد؛ بلکه
 می‌فرماید هرگاه انسان خود را بی‌نیاز ببیند
 طغیان می‌کند. و بین این دو مسئله تفاوت
 بسیار است. سپس راهکارها، شیوه‌ها و
 روشهایی برای مقابله با این پدیده - بر
 اساس آیات قرآن - عرضه می‌گردد که خود
 موضوع مقاله مستقل و مفصلی است.

آنگاه پس از بررسی و خواندن
 نامه‌های دیگر بر منبر، با ادامهٔ ابیات، سخن
 را به پایان بردم:

گفتمش ای مؤمن خوب خدا
 من چه می‌دانم چرا شد بی‌وفا
 لیک می‌دانم که آن را علت است
 کار این دنیا اساسش حکمت است
 عاقبت دیدیم ما فرزانه‌ای
 در کنار شمع او پروانه‌ای
 گفتم آن فرزانه راه آشنا
 هر که دریا می‌رود داند شنا

زندگی کردن کم از دریاچه نیست
 زندگی آسان ولی بازیچه نیست
 من گیاهی می‌شناسم در جهان
 گاه پیدا می‌شود گاهی نهان
 گر خورد آبی به ما گل می‌دهد
 برگهایش عطر سنبل می‌دهد
 گرنشود آب و تابد آفتاب
 برگ گلهایش همه گردد خراب
 ورنشود بیشتر از حدّ خود
 می‌شود ویران و می‌پرسی چه شد
 تربیت خواهی بروا قرأ بخوان
 تا نهالت سرکشد در آسمان
 إِنَّ الْإِنْسَانَ كَاهِنٌ مُّعْتَدِلٌ
 مثل شیطان است و عصیان می‌کند
 علتِ طغیان و عصیانش چه بود
 هر چه می‌خواهد دهندش زود زود
 توکشاورزی و فرزندات نهال
 از زیادی شد نهالت در زوال
 هر که دارد آرزوی این کمال
 او ندارد چاره‌ای جز اعتدال